

لوقا باب 10

مأموریت هفتاد نفر

1 بعد از این عیسی خداوند، هفتاد نفر دیگر را تعیین فرمود و آنان را دو نفر دو نفر پیشاپیش خود به شهرها و نقاطی که در نظر داشت از آنها دیدن نماید فرستاد. 2 به آنان فرمود: «محصول فراوان است اما کارگر کم، پس باید از صاحب محصول تقاضا کنید که کارگرانی برای جمع‌آوری محصول بفرستد. 3 بروید و بدانید که من شما را مثل بره‌ها در بین گرگها می‌فرستم. 4 هیچ کیسه یا کوله‌بار یا کفش با خود نبرید و در بین راه به کسی سلام نگوئید. 5 به هر خانه‌ای که وارد می‌شوید اولین کلام شما این باشد: 'سلام بر این خانه باد.' 6 اگر کسی اهل صلح و صفا در آنجا باشد: سلام شما بر او قرار خواهد گرفت وگرنه آن سلام به خود شما باز خواهد گشت. 7 در همان خانه بمانید و از آنچه پیش شما می‌گذارند بخورید و بنوشید زیرا کارگر مستحق مزد خود است. 8 خانه به خانه نگردید. 8 وقتی به شهری وارد می‌شوید و از شما استقبال می‌کنند، غذایی را که برای شما تهیه می‌کنند، بخورید. 9 بیماران آنجا را شفا دهید و بگوئید 'پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است.' 10 وقتی به شهری وارد می‌شوید و روی خوش به شما نشان نمی‌دهند به داخل کوچه‌های آن شهر بروید و بگوئید: 11 'خاکی را هم که از شهر شما به پاهای ما چسبیده است پیش روی شما از پای خود می‌تکانیم ولی این را بدانید که پادشاهی خدا نزدیک شده است.' 12 بدانید که آن روز برای سدوم بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای آن شهر.

نکوهش شهرهای ناتوبه‌کار

(متی 11:20-24)

13 «وای بر تو ای خورزین، وای بر تو ای بیت‌صیدا، اگر معجزاتی که در شما انجام شد، در صور و صیدون می‌شد، مدت‌ها پیش از این، پلاس‌پوش و خاکسترنشین، توبه می‌کردند. 14 ولی روز داوری برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای شما. 15 و اما تو ای کفرناحوم، می‌خواستی سر به آسمان بکشی؟ به دوزخ سرنگون خواهی شد.

16 «ای شاگردانم: هرکه به شما گوش دهد، به من گوش داده است هرکه شما را رد کند مرا رد کرده است و هرکه مرا رد کند فرستنده مرا رد کرده است.»

بازگشت از مأموریت

17 آن هفتاد شاگرد، خوش و خرم بازگشتند و عرض کردند: «خداوند، با ذکر نام تو حتی دیوها تسلیم ما می‌شوند!» 18 عیسی پاسخ داد: «من دیدم چطور شیطان مانند برق از آسمان سقوط کرد. 19 من به شما قدرت داده‌ام که مارها و عقربها و تمام قوای دشمن را زیر پا لگدمال نمایید و هرگز هیچ چیز به شما صدمه‌ای نخواهد رسانید، 20 ولی از اینکه ارواح تسلیم شما می‌شوند شادی نکنید، بلکه شاد باشید که اسامی شما در عالم بالا ثبت شده است.»

شادمانی عیسی

(متی 11:25-27؛ 13:16-17)

21 در آن لحظه روح القدس شادی عظیمی به عیسی بخشید و عیسی گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می‌گویم که این چیزها را از خردمندان و دانایان پنهان نموده، به کودکان آشکار ساختی. آری ای پدر، اراده تو چنین بود.»

22 «پدر همه چیز را در اختیار من گذاشته است. فقط پدر می‌داند که پسر کیست و همچنین فقط پسر و کسانی که پسر بخواهد پدر را به آنان مکشوف سازد، می‌دانند پدر کیست.» 23 عیسی رو به شاگردان خود کرد و به طور خصوصی گفت: «خوشا به حال آن چشمانی که آنچه را شما می‌بینید، می‌بینند. 24 بدانید انبیا و پادشاهان بسیاری آرزو می‌کردند که آنچه را شما می‌بینید ببینند، اما ندیدند و آنچه را شما می‌شنوید، بشنوند اما نشنیدند.»
مثل سامری نیکو

25 روزی یکی از معلمین شریعت آمد و از راه امتحان از او پرسید: «ای استاد، چه باید بکنم تا وارث حیات جاودان شوم؟» 26 عیسی به او فرمود: «در تورات چه نوشته شده؟ آن را چطور تفسیر می‌کنی؟» 27 او جواب داد: «خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام قدرت و تمام ذهن خود دوست بدار و همسایه‌ات را مانند جان خود دوست بدار.» 28 عیسی فرمود: «درست جواب دادی. این کار را بکن که حیات خواهی داشت.» 29 اما او برای اینکه نشان دهد آدم بی‌غرضی است به عیسی گفت: «همسایه من کیست؟» 30 عیسی چنین پاسخ داد: «مردی که از اورشلیم به اریحا می‌رفت، به دست راهزنان افتاد. راهزنان او را لخت کردند و کتک زدند و به حال نیم‌مرده انداختند و رفتند. 31 اتفاقاً کاهنی از همان راه می‌گذشت، اما وقتی او را دید از طرف دیگر جاده رد شد. 32 همچنین یک لاوی به آن محل رسید و وقتی او را دید از طرف دیگر عبور کرد. 33 پس از آن یک مسافر سامری به او رسید و وقتی او را دید، دلش به حال او سوخت. 34 نزد او رفت، زخمهایش را با شراب شست و بر آنها روغن مالید و بست. بعد او را برداشته، سوار چارپای خود کرد و به کاروانسرای برد و در آنجا از او پرستاری کرد. 35 روز بعد دو سگه نقره درآورد و به صاحب کاروانسرا داد و گفت: 'از او مواظبت کن و اگر بیشتر از این خرج کردی، وقتی برگردم به تو می‌دهم.' 36 به عقیده تو کدامیک از این سه نفر همسایه آن مردی که به دست دزدان افتاد به حساب می‌آید؟» 37 جواب داد: «آن کسی که به او ترحم کرد.» عیسی فرمود: «برو مثل او رفتار کن.»

در منزل مرتا و مریم

38 در جریان سفر آنها، عیسی به دهکده‌ای آمد و در آنجا زنی به نام مرتا او را در خانه خود پذیرفت. 39 آن زن خواهری به نام مریم داشت که پیش پاهای عیسی خداوند نشست و به تعالیم او گوش می‌داد. 40 در این هنگام مرتا به علت کارهای زیادی که داشت نگران و دلواپس بود. پس نزد عیسی آمد و عرض کرد: «خداوندا، هیچ در فکر این نیستی که خواهر من مرا رها کرده تا دست تنها پذیرایی کنم! آخر به او بفرما بیاید به من کمک کند.» 41 اما عیسی خداوند جواب داد: «ای مرتا، ای مرتا، تو برای چیزهای بسیاری دلواپس و ناراحت هستی. 42 اما فقط یک چیز لازم است: آنچه مریم اختیار کرده از

همه بهتر است و از او گرفته نخواهد شد.»